

## بَنجیدن مصدری کهن و متروک در شاهنامه

سجاد آیدنلو \*

دانش‌یار دانش‌گاه پیام نور، مرکز اورمیّه، ایران.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۲/۱۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۶/۶

### چکیده

در داستان بهرام گور و لنبک آب‌کش پس از این‌که لنبک به پذیرایی از بهرام می‌ایستد بیتی است که بر اساس آن:   
برید آن‌که لنبک بدو داد شاه ببنچید/ بخشید/ بیچید/ بخندید و بنهاد بر پیش‌گاه   
با توجه به ضبط نسخه‌های شاهنامه و یکی دو قرینه دیگر، احتمالاً صورت درست فعلِ   
مصرعِ دوم «ببنچید» است. این فعل از مصدر «بَنجیدن» به معنای «تقسیم کردن،   
بریدن و خرد کردن» است و مادهٔ مضارعی که برای ساختن این مصدر جعلی/ ثانوی به   
کار رفته است، شاید مادهٔ مضارع دوم مصدرِ «بَخْتَن» پهلوی باشد. با این احتمال «بَنج»   
از ریشهٔ \*baj- به معنای «تقسیم کردن و بخشش» است و معنی بیت با تصحیح قیاسی   
«ببنچید» چنین خواهد بود: بهرام غذایی را که لنبک به او داد به دو یا چند بخش تقسیم   
کرد و روی میز نهاد.

کلیدواژه‌ها: بَنجیدن، ریشه‌شناسی، دستور تاریخی، تصحیح قیاسی، شاهنامه.

## مقدمه

در شاهنامه بهرام گور روزی در نخچیرگاه از پیرمردی می‌شنود که براهام جهود، مردی زراندوز و خسیس و لنبک آب‌کش، سقایی جوان‌مرد و میهمان‌نواز است. بهرام فرمان می‌دهد منادی کنند که هیچ‌کس نباید از لنبک آب بخرد و خود شبانه، ناشناس به در خانه او می‌آید و می‌گوید یکی از لشکریان ایران است که از شاه و سپاه جدا افتاده و می‌خواهد شب را در آن جا سپری کند. لنبک با شادی و گشاده‌رویی او را می‌پذیرد و به خدمت می‌ایستد:

چو بنشست بهرام، لنبک دوید	یکی مهره شطرنج پیش آورد
یکی چاره‌ای ساخت از خوردنی	بیاورد هرگونه آوردنی
به بهرام گفت ای گرانمایه مرد	بنه مهره بازی از بهر خورد
برید آن‌که لنبک بدو داد شاه	بینچید و بنهاد بر پیش‌گاه
چو نان خورده شد میزبان در زمان	بیاورد یک جام می شادمان
شگفت آمد او را از آن جشن اوی	وزان چرب گفتار و آن تازه روی

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۴۸۸ / ۲ - ۴۸۹)

نکته لغوی توجه‌برانگیز در این ابیات واژه «بینچید» در بیت چهارم است که در ویرایش دوم تصحیح جلال خالقی مطلق آمده و در چاپ دوم (چهار جلدی) این ویرایش باز به همین صورت ضبط شده است (فردوسی، ۱۳۹۶: ۴۸۸ / ۳ - ۱۴۴). در دفتر ششم تصحیح نخست خالقی مطلق که با هم‌کاری محمود امیدسالار انجام گرفته است، به جای لغت مذکور «بخشید» آمده و ضبط بیت چنین است:

بدید آن‌که لنبک بدو داد شاه	بخشید و بنهاد بر پیش‌گاه
-----------------------------	--------------------------

(فردوسی، ۱۳۸۶ الف: ۴۲۷ / ۶)

محمود امیدسالار در توضیح این بیت در یادداشت‌های شاهنامه «بخشید» را «قسمت کرد، پاره‌پاره کرد» معنا کرده است (امیدسالار در خالقی مطلق، ۱۳۹۱: بخش سوم/۱۲۰). اما خالقی مطلق در آویزه‌ای بر این یادداشت‌ها که مستدرکاتی بر توضیحات خود و دو هم‌کارشان در چاپ قبلی یادداشت‌های شاهنامه است، درباره این بیت نوشته است «بهرتر است در مصراع نخستین به پیروی از لن نویسنش برید را پذیرفت و در آغاز مصراع بینچید خواند از مصدر بنچیدن به معنی "کمک نمودن، یاری کردن"، می‌گوید بهرام آن‌چه را لنبک از خوراکی بدو داد برید و کمک کرد و آن را بالای اطاق (روی میز یا سفره) چید... فرهنگ‌ها در گواه بنچیدن یا بنچیدن چیزی ندارند، ولی در لغت‌نامه به نقل از آندراج و ناظم‌الاطباء معانی گوناگونی



برای این واژه یاد شده است از جمله "یاری کردن، قطعه قطعه بریدن" که شاید از همین بیت شاهنامه گرفته باشند» (خالقی مطلق ۱۳۹۱، بخش آویزه‌ای بر یادداشت‌ها: ۱۳۸). ایشان در *واژه‌نامه شاهنامه* هم ضبط «بنجیدن» را به معنای «یاری کردن» با استناد به بیت یادشده وارد کرده است (خالقی مطلق، ۱۳۹۶: ۷۹).

### بحث و بررسی

پیش از آغاز بحث درباره ضبط و معنای واژه به کار رفته در داستان بهرام گور و لنبک سقا باید درباره نخستین کلمه مصراع اول بیت چهارم یادآوری کرد که فقط در دو نسخه لنینگراد (۷۳۳ ه.ق) و حاشیه *ظفرنامه* این واژه «برید» نوشته شده است (فردوسی ۱۳۸۶، الف: ۱۶/۴۲۷/ زیرنویس ۳؛ مستوفی، ۱۳۷۷: ۱۱۹۵/۲) و در همه دست‌نویس‌های مبنای تصحیح نخست خالقی مطلق و هم‌کارشان در دفتر ششم و دو نسخه سن‌ژوزف (فردوسی، ۱۳۸۹: ۶۸۵) و سعدلو (فردوسی ۱۳۷۹ الف: ۷۱۳) «بدید» آمده است. بنداری نیز بیت را به صورت «فلما رای بهرام ذلک ضحک ثم اشتغل بالاکل» (البنداری، ۱۳۵۰: ۸۷/۲) ترجمه کرده است که از واژه «رای» می‌توان دانست نگاشته دست‌نویس مورد استفاده او هم «بدید» بوده است. بنابر این ضبط درست اولین کلمه بیت چنان‌که در تصحیح خود خالقی مطلق و هم‌کارشان و دیگر چاپ‌های معروف آمده «بدید» است. در بعضی نسخه‌ها «بدید» به دو صورت «بخورد» و «ستد» تغییر یافته و از آن‌جا به چاپ‌های سنگی و شماری از چاپ‌های کم‌اعتبارتر راه یافته است که درخور توجه نیست.

به نظر نگارنده «بنجیدن» به معنای «یاری کردن» در بیت مورد بحث، دقیق و پذیرفتنی نیست. زیرا فعل «بنهاد» در مصراع دوم، این معنی را می‌رساند که بهرام آن‌چه را لنبک بدو داده بر میز/ خوان نهاده است و تکرار آن نوعی حشو خواهد بود. پس احتمالاً ضبط اصلی، لغت و معنای دیگری است که باید از بررسی دگرسانی‌های این کلمه بدان رسید. به همین منظور اختلاف ضبط‌های واژه مورد نظر را بر اساس نسخه‌بدل‌های دفتر ششم تصحیح خالقی مطلق و هم‌کارشان و چند دست‌نویس دیگر که دیده شده است، در زیر می‌آوریم:

ببخشید: نسخه‌های لندن/ بریتانیا (۶۷۵ ه.ق)، کراچی (۷۵۲ ه.ق)، لندن (۸۴۱ ه.ق) (فردوسی، ۱۳۸۶ الف: ۱۶/۴۲۷/ زیرنویس ۵)

بپیچید: سن‌ژوزف (احتمالاً اواخر قرن ۷ و اوایل قرن ۸ ه.ق) (فردوسی، ۱۳۸۹: ۶۸۵).

سجید (سه حرف اول بی نقطه): تویقاپوسرای (۷۳۱ ه.ق)، لیدن (۸۴۰)، انستیتوی خاورشناسی (۸۴۹) (فردوسی، ۱۳۸۶ الف: همان) و حاشیه *ظفرنامه* (مستوفی، ۱۳۷۷: ۱۱۹۵/۲).

ئئچید (دو حرف اول بی نقطه): لنینگراد (۷۳۳ ه.ق).

بخندید: قاهره (۷۹۶ ه.ق)، واتیکان (۸۴۸ ه.ق)، آکسفورد (۸۵۲)، برلین (۸۹۴)،  
توپقاپوسرای (۹۰۳)، (بنگرید: فردوسی، ۱۳۸۶ الف: ۶ / ۴۲۷ / زیرنویس ۵)؛ سلیمانیه (۸۳۴  
ه.ق، برگ ۱۶۵ الف)؛ پاریس (تاریخ مقدمه: ۹۵۰ ه.ق، برگ ۴۴۷ ب)؛ پاریس (۱۰۱۲ ه.ق،  
برگ ۳۲۶ ب) و...

بیچید: کتابخانه مجلس (احتمالاً سده ۸ ه.ق، برگ ۴۰۵ الف)؛ کتابخانه مجلس (۹۹۸ ه.ق،  
برگ ۱۴۷ ب).

ئخندید (حرف اول بی نقطه): سعدلو (فردوسی، ۱۳۷۹ الف: ۷۱۳).

بهئچئد (حروف اول، دوم و چهارم کلمه دوم بی نقطه): پاریس (۹۰۵ ه.ق، برگ ۳۲۴ الف).

بهبئحد (حروف دوم و سوم کلمه دوم بی نقطه): کتابخانه مجلس (احتمالاً قرن ۸ و ۹ ه.ق،  
برگ ۸۱۴ الف)؛ کتابخانه مجلس (احتمالاً قرن ۱۰ ه.ق، برگ ۴۳۵ الف).

در یکی از نسخه‌های کتابخانه ملی پاریس (احتمالاً از سده نهم) ضبط کتب بیت تغییر  
یافته و واژه مورد بحث حذف شده است: خورش‌ها بیورد درخورد شاه بر شاه بنهاد در  
پیش‌گاه (برگ ۳۹۴ الف)

از میان این وجوه مختلف غیر از تصحیح اول و دوم خالقی مطلق و هم‌کارشان که  
دیدیم به ترتیب «ببخشید» و صورت قیاسی «ببچید» انتخاب شده، چاپ‌های سنگی  
(برای نمونه بنگرید: فردوسی ۱۲۷۲: ۳ / ۱۲۴؛ فردوسی، ۱۳۷۶: ۳ / ۱۱۹؛ فردوسی، ۱۳۸۰: ۳ / ۱۲۹) و  
ماکان (فردوسی، ۱۸۲۹: ۳ / ۱۴۹۳)، کلاله خاور (فردوسی، ۱۳۷۵: ۴ / ۲۳۰) و دبیرسیاقی  
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۴ / ۲۰۹۰) «ببچید» آورده‌اند و نویسش مختار چاپ‌های مسکو  
(فردوسی، ۱۳۷۴: ۷ / ۳۱۲)؛ قریب-بهبودی (فردوسی، ۱۳۷۳: ۴ / ۱۳۷)؛ جیحونی (فردوسی،  
۱۳۷۹: ۳ / ۱۵۵۹ / ۱۳۷)؛ کزازی (کزازی، ۱۳۸۵: ۲۳۸)؛ قریب (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲ / ۱۱۷۳) و  
ویرایش نهایی چاپ مسکو (فردوسی، ۱۳۹۱: ۷ / ۳۰۶) «بخندید» است. ضبط نسخه اساس  
این چاپ‌ها یعنی لندن/ بریتانیا (۶۷۵ ه.ق) «ببخشید» است و احتمالاً دلیل این‌که  
مصححان، آن را کنار گذاشته و صورت «بخندید» را از دست‌نویس‌های دیگر برگزیده‌اند،  
استناد به ترجمه بنداری است که ملاحظه شد بیت را چنین ترجمه کرده است: «فلما رای  
بهرام ذلک ضحک ثم اشتغل بالاکل» (البنداری ۱۳۵۰: ۱۲ / ۸۲). فعل «ضحک» نشان می‌دهد که  
در دست‌نویس مبنای ترجمه او هم «بخندید» کتابت شده بوده است. این را هم باید  
افزود که بیت محل بحث در دو چاپ ژول مول و بروخیم نیامده است.



با دقت در اختلاف ضبط‌های لغت مورد نظر در نسخ شاهنامه می‌توان دریافت که صورت‌های «ببخشید»، «بپیچید» و «بخندید» نگاشته‌های تغییر یافته و ساده شده است و وجه اصلی و درست واژه را باید در بین نویسش‌های کم‌نقطه دیگر جست که چون کاتبان نتوانسته‌اند آن را بشناسند به این صورت‌های مبهم نوشته‌اند. خالقی مطلق از ضبط «ئئچید» (دو حرف اول بی‌نقطه) در دست‌نویس لنینگراد (۷۳۳) تصحیح قیاسی «ببپیچید» را انجام داده است و نگارنده با توجه به وجه «سجید» (سه حرف اول بی‌نقطه) و «به‌ب‌ئحید» (حروف دوم و سوم کلمه دوم بی‌نقطه) در چند نسخه، ضبط و معانی فرهنگ‌های فارسی، کاربردهایی در برخی گویش‌های ایرانی و ریشه‌شناسی احتمالی لغت، صورت «بببچید» از مصدر «بببچیدن» (banjidan) به معنی «تقسیم کردن و بخش‌بخش کردن» را پیشنهاد می‌کند:

بدید آن‌که لبک بدو داد شاه      بببچید و بنهاد بر پیش‌گاه

در فرهنگ‌های قدیمی فارسی (از لغت فرس تا سدهٔ دهم) که دیده و بررسی شده است، ظاهراً مادهٔ «بببچیدن/بببچیدن» (bančidan/ banjidan) یا «بببچیدن/بببچیدن» (pančidan/ panjidan) نیامده است و گویا فرهنگ شعوری (آغاز تألیف: ۱۰۷۵ ه.ق) نخستین واژه‌نامه‌ای است که صورت «بببچیدن» (panjidan) را آورده و به نقل از مشکلات احمد بن اسماعیل آن را «پاره کردن» معنا کرده است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل بببچیدن). در فرهنگ آندراج (تألیف ۱۲۹۸-۱۳۰۶ ه.ق) «بببچیدن» با (ب) و به این چند معنی ثبت شده است: مأنوس گردیدن و مألوف شدن، یاری دادن، پاره‌پاره نمودن و قسمت کردن (پادشاه، ۱۳۳۵: ۱/ ۷۷۲). در فرهنگ ناظم‌الاطباً هم این واژه با (ب) نوشته و علاوه بر معانی مذکور در فرهنگ آندراج، چند معنای دیگر نیز برای آن ذکر/افزوده شده است «کمک کردن و یاری کردن، قطعه‌قطعه بریدن، منقسم کردن، خرد کردن، ساختن و کنانیدن، مهربان شدن، برخاستن، طلوع کردن» [۱] (نفیسی، ۱۳۵۵: ۱/ ۶۴۸).

مرحوم علی‌اکبر دهخدا ذیل «بببچیدن» همهٔ معانی این واژه را از دو فرهنگ آندراج و ناظم‌الاطباً نقل کرده و هیچ شاهدهی برای کاربرد آن در متون فارسی نداده است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل بببچیدن). شادروان محمد معین فقط معنای «کمک کردن، یاری کردن» را برای «بببچیدن» نوشته و آن را با پهلوی bāxtan [۲] قیاس کرده است (معین، ۱۳۷۱: ۱/ ۵۸۲). مرحوم ادیب طوسی نیز توضیح فرهنگ فارسی معین را بازنوشته است (ادیب طوسی، ۱۳۸۸: ۱/ ۹۱). در ذیل فرهنگ‌های فارسی این مصدر با (پ) (panjidan) مدخل و بر اساس شاهدهی از فرهنگ مصادر اللغه معنای «خمیازه کشیدن» برای آن نوشته شده است (رواقی،

در کتاب *بن‌نامه* مصدرهای زبان فارسی هم پس از ذکر معانی «بنجیدن» در فرهنگ‌های *آندراج* و *ناظم‌الاطب* به استناد یک متن دست‌نویس از شخصی به نام ارموی ثانوی که در کتاب‌خانه مؤلف موجود است معنای «فرو کردن، جا دادن» و البته بی‌آوردن گواه، بر معانی این مصدر افزوده شده است (افشار، ۱۳۹۶: ۱۳۶). این لغت به سبب تصحیف و تحریف در نسخ *شاهنامه* و انتخاب صورت‌های ساده‌تر در چاپ‌های این متن، در هیچ یک از فرهنگ‌های اختصاصی قدیمی و جدید *شاهنامه*، جز از *واژه‌نامه شاهنامه خالقی* مطلق، دیده نمی‌شود.

مصدر «بنجیدن» و معانی گوناگون آن در فرهنگ‌های فارسی، بدون شاهد است و چنان‌که گذشت تنها وجه «بنجیدن» به معنای «خمیازه کشیدن» مستند بر یک فرهنگ عربی به فارسی است. تا جایی که نگارنده در پیکره‌های زبانی و نرم‌افزارهای مختلف جست‌وجو کرده «بنجیدن» و صورت‌های فعلی و وصفی آن فقط پنج بار در سه بخش از کتاب *اعراض الطبیه و مباحث العلابیه جرجانی* از سده ششم به کار رفته است [۳]:

۱. «هرگاه کی به دفعه دوم خون دشخوار بیرون آید رگ را نشاید فشارد و نشاید بنجید... و اگر سر رگ آماسیده باشد هم چنین باید کرد» (جرجانی، ۱۳۸۴: ۱ / ۱۹۱).

۲. «رگ را اندر میان دو خط از این خط‌ها افکنند که بر وی است و بنجند و آغاز بنجیدن از جانب روی به جانب گوش کنند و هم بر آن سو می‌بنجند تا رگ بگسلاند به همه حال از جانب گوش بگسلد و گر سر رگ نیز برند اگر خواهد هر دو سر رگ را داغ کنند و اگر خواهند کی داغ بگذارند تا هر دو سر رگ پس باز نشینند و سر اندرکشد» (همان: ۱ / ۱۹۷).

۳. «هرگاه کی خراجی شکافته شود و ریم از وی پاک کرده آید زود پوست را بر گوشت باید دوسانید و خرقة بنجیده بر شکل بالشی بر وی نهادن و بیستن تا پوست بر گوشت رسته شود» (همان: ۱ / ۵۷۹).

این جملات در *ذخیره خوارزم‌شاهی جرجانی* هم آمده و در همه موارد به جای «بنجیدن» و فعل و صفت آن، «پیچیدن» نوشته شده است (جرجانی، ۱۳۹۱: ۱ / ۶۲۱؛ ۲ / ۶۴۲؛ ۳ / ۲۴). سیاق کلام در *اعراض الطبیه* هم این معنا را تأیید می‌کند و بر این اساس فعلاً فقط معنای «پیچیدن» برای «بنجیدن» که اتفاقاً در هیچ‌یک از فرهنگ‌های فارسی نیز نیامده، شاهد دارد. [۴]

در تحقیقات لغوی و تدوین فرهنگ‌ها، روش درست و علمی برای شناسایی و مدخل کردن واژه‌ها و معنی‌گذاری (تعریف‌نگاری) آن‌ها استناد بر شاهد/ شواهد استعمال در متون است. از این روی دانسته نیست که مؤلفان فرهنگ‌های فارسی از فرهنگ شعوری و



آنندراج به بعد لغت «بنجیدن» و معانی متعدّد آن را از کجا و چه منبع/ منابع یا گواهی‌هایی به دست آورده‌اند. ساده‌ترین و خوش‌بینانه‌ترین داوری و گمان این است که آن‌ها صورت‌های فعلی «بنجیدن» را در متونی دیده و معنای آن را از آن کاربردها برگرفته‌اند، ولی به هر دلیل شاهد/ شواهد مربوط را نیاورده‌اند. پیداست که چنین حدسی نمی‌تواند در پژوهش‌های واژگانی پایه بحث و نتیجه‌گیری باشد و به همین دلیل غیر از معنای «پیچیدن»، معانی مختلف «بنجیدن» در فرهنگ‌های فارسی چندان درخور اعتنا نیست، اما آن‌چه معنای «تقسیم کردن، بریدن و خرد کردن» را برای این مصدر تأیید می‌کند، کاربرد آن و برخی صورت‌های مشابه، به این معنی در شماری از گویش‌های ایرانی است.

در گویش دماوندی «بنجیدن» (benjidan) و «بنجندن» (benjendan) به معنای «خرد کردن و ریزریز کردن» (آذرلی ۱۳۸۷: ۵۸؛ کیا ۱۳۹۰: ۳۱۹)، در هزار رودی «بنجن» (benjen) در معنی «بریدن» (حسن‌دوست، ۱۳۸۹: ۷۸۰/۲) و در گویش افتر (از قصابات افتر و پشت کوه بخش فیروزکوه) «بنجناون» (benjenāun) در معنی «خرد کردن» استعمال می‌شود (کیا، ۱۳۹۰: ۳۱۹). از این نمونه‌های گویشی می‌توان گفت که مصدر «بنجیدن» به معنای «پاره کردن و بخش کردن» در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی وجود داشته/ دارد و بیت شاهنامه با تصحیح قیاسی «بنجید» فعلاً یگانه شاهد آن در متون فارسی است.

حسن‌دوست در فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، مصدر «بنجیدن» را با (ب) مدخل کرده و فقط معنای «قطعه‌قطعه کردن، بریدن، منقسم کردن، خرد کردن» را برای آن از فرهنگ ناظم‌الاطبا و بدون شاهد آورده‌اند. به نظر ایشان «مادّه مضارع این فعل یعنی بنج (ظاهراً به جای بنج\*) احتمالاً به لغت بیختن مربوط و از ریشهٔ vič: vaik [با میانوند -n] «برگزیدن، انتخاب کردن» مشتق است. قس فارسی میانه: vēcak «بهره، بخش، سهم، قسمت» (حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ۱/۵۱۵).

نگارنده حدس دیگری را دربارهٔ ریشهٔ «بنجیدن» در معنای مذکور طرح می‌کند و در معرض داوری متخصصان قرار می‌دهد. در پهلوی مصدر «بختن» (baxtan) به معنی «بخش کردن، سهم دادن و مقرر کردن» است. مادّه ماضی آن به صورت «بخت» (baxt) و مادّه مضارعش به گونهٔ «بخش» (baxš) در این زبان کاربرد دارد. مادّه مضارع این فعل (بخش) با گرفتن علامت (یدن) به شکل مصدر جعلی/ ثانوی «بخشیدن» در همان معنای «تقسیم کردن» در فارسی دری استعمال شده است [۵] (منصوری، ۱۳۸۴: ۸۶-۸۷؛ منصوری و حسن‌زاده، ۱۳۸۷: ۵۹-۶۰). به قیاس مصدرهایی مانند «آهختن/ آهیختن»، «الفختن»،

«رختن»، «سختن» و «فرهیختن» که ماده مضارع آن‌ها «آهنج»، «الفنج»، «رنج»، «سنج» و «فرهنج» است و مانند «بخشیدن» به صورت مصدر جعلی/ ثانوی «آهنجیدن»، «الفنجیدن»، «رنجیدن»، «سنجیدن» و «فرهنجیدن» در فارسی به کار رفته است، احتمال می‌رود شاید «بنج» (banj) ماده مضارع دوم/ دیگر «بختن» باشد که همانند نمونه‌های مشابه به شکل مصدر جعلی/ ثانوی «بنجیدن» (banjidan) در فارسی دری کهن ساخته شده و احتمالاً فردوسی وجه فعلی آن را در بیتی از شاهنامه به کار گرفته است. این ماده مضارع نسبت به دیگر ماده مضارع «بختن» یعنی «بخش» بسیار نادر و متروک است.

اگر این گمان درست باشد ماده مضارع «بنج» (banj) را ظاهراً باید از ریشه \*baj دانست که در آن «ن» (n) پیش از آخرین صامت ریشه افزوده شده و ماده مضارع ساخته است. \*baj به معنای «تقسیم کردن و بخشش» از ریشه پیش هندواروپایی \*b<sup>h</sup>eH2g- به معنای «تقسیم کردن و سهیم شدن» است و در صورت‌های اوستایی: baž, اوستایی کهن: baxštā, فارسی باستان: big- و سنسکریت: bhaj دیده می‌شود (درباره این ریشه ← Cheung, 2007: 1-2).

این نکته را هم باید خاطر نشان کرد این که فعلی دو ماده مضارع داشته باشد که یکی پرکاربردتر باشد و یا از آن مصدر جعلی/ ثانوی ساخته شده باشد، نمونه‌های دیگری جز از «بختن» دارد. مثلاً:

بودن: (الف) بو (ب) باش ← باشیدن      پنافتن (دور کردن، مهار کردن): (الف) پنাম (ب) پناف ← پنافیدن

### نتیجه‌گیری

بر پایه آن چه گفتیم نگارنده احتمال می‌دهد که در بیت مورد بحث از داستان بهرام گور و لنبک سقا فعل «بنجیدن» از مصدر «بنجیدن» در معنای «تقسیم کردن» به کار رفته و به استناد این شاهد باید «بنجیدن: بخش کردن» را در واژه‌نامه شاهنامه و به تبع، فرهنگ جامع زبان فارسی وارد کرد. با این تصحیح قیاسی پیشنهادی (بدید آن که لنبک بدو داد شاه/ بنجید و بنهاد بر پیش‌گاه) مراد بیت این است که بهرام گور به خوراکی که لنبک به او داد نگاه کرد و آن را (برای خود و میزبانان به دو یا چند بخش) تقسیم کرد و روی میز نهاد. ضبط ساده‌شده «ببخشید» (از «بخشیدن» به معنای «قسمت کردن») به جای «بنجیدن» در بعضی نسخه‌های شاهنامه، به لحاظ معنایی دقیقاً معادل و موید وجه و





معنای پیشنهادشده است و تأیید می‌کند که در این بیت سخن از «تقسیم کردن» غذا بر سر خوان است. در نسخه‌بدل‌های این بیت «ببیچید» گونه مصحّف «ببنجید» است و «بخندید» که از قضا پشتوانه دست‌نویس کهن مورد استفاده بنداری را نیز دارد، ساده‌ترین صورت تغییر یافته این ضبط است. نویسش‌های کم‌نقطه دیگر نیز چنان که گفتیم همه رونویسی مبهم کاتبان از «ببنجید» است که نتوانسته‌اند املا و معنای آن را بدانند.

چون احتمال دارد درباره صورت اصلی لغت مورد گفت‌وگو در بیت شاهنامه حدسی دیگر نیز به ذهن بعضی از محققان برسد، نگارنده در پایان برای تکمیل بحث، آن را طرح می‌کند و نظرش را در این باره می‌نویسد. در شاهنامه اسکندر در گیتی‌گشایی‌های خویش به شهری می‌رسد که مردمانش از زیان‌کاری اژدهایی به ستوه آمده‌اند و به اسکندر شکایت می‌برند و می‌گویند هر شب باید پنج گاو برای پتیاره ببرند:

بدان تا نیاید بدین روی کوه نینجامد از ما گروه‌ها گروه  
(فردوسی، ۱۳۹۳: ۲/۳۱۲)

برخی پژوهندگان با در نظر داشتن اختلاف ضبط‌های «نینجامد» در دست‌نویس‌ها (فردوسی ۱۳۸۶ الف: ۱۶/۸۳؛ زیرنویس ۵) به‌درستی احتمال داده‌اند که شاید ضبط اصلی «نینجاید» بوده که از «انجاییدن» به معنای «پاره‌پاره کردن» است (فردوسی ۱۳۷۹ ب، کتاب صفر: ۲۲۸؛ قاسمی ۱۳۹۲: ۴۴۲-۴۴۳). [۶] بر همین اساس شاید این احتمال پیش نهاده شود که در بیت مذکور از داستان بهرام و لنبک نیز صورت درست واژه «ببنجید» است که در نسخ به «ببیچید» و وجوه کم‌نقطه تبدیل شده است.

«انجیدن» در زبان فارسی به معنای «پاره کردن، ریزریز کردن و زخم زدن» به کار رفته است (حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ۱/۲۸۵-۲۸۶؛ دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل انجیدن؛ لغت‌نامه فارسی، ۱۳۷۹: ۵/۳۶۱۸؛ منصوری و حسن‌زاده، ۱۳۸۷: ۴۵) و نزدیک‌ترین گواه آن از نظر معنا و رسم‌الخط به بیت میزبانی لنبک از بهرام این جمله از قصص قرآن مجید است که «... چندان تیغ گزاردند بیک دیگر که آن درخت را از بن و بیخ بکنند و بینجیدند» (قصص قرآن مجید، ۱۳۶۵: ۳۸۷). با توجه به این شاهد شاید عده‌ای مصراع شاهنامه را هم به صورت «ببنجید و بنهاد بر پیش‌گاه» بخوانند و حتّاً به سبب کاربردهای فعلی «انجیدن» در شاهنامه و متون دیگر، درست‌تر از وجه نادر و فعلاً بی‌گواه «بَنجیدن» بدانند، ولی به نظر نگارنده این وجه نسبت به «بَنجیدن» نامحتمل‌تر است، زیرا «انجیدن» چنان‌که از بیت داستان اسکندر در شاهنامه و دیگر شواهد آن برمی‌آید، عموماً در معنای «ریزریز کردن، دریدن و زخمی کردن» به منظور آسیب‌رسانی و نابودی استعمال شده است و نوعی مفهوم تندی و

پرخاش و فشار و ضربت در خود دارد که در بیتِ روایتِ بهرام و لنبک اصلاً مورد نظر نیست و همان «بنجیدن: قسمت کردن» مناسب‌تر می‌نماید.

### پی‌نوشت‌ها

۱. کلماتی که سیاه شده معانی جدید «بنجیدن» در فرهنگ ناظم/لاطباست.
۲. آوانگاری متن فرهنگ به همین صورت است اما ظاهراً منظور bōxtan پهلوی به معنای «رهایی بخشیدن، نجات دادن و رستگاری» است. بنگرید: (مکنزی ۱۳۸۳: ۵۳).
۳. این شواهد از پیکره زبانی گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی و به لطف ابوالفضل خطیبی استخراج شده است.
۴. «بنجیدن» به معنای «پیچیدن» می‌تواند از ریشه \*baj در معنی «شکستن» باشد. برای این ریشه و کاربردهای آن، بنگرید: (Cheung 2007: 3-4).
۵. ماده ماضی آن در ترکیب صفت فاعلی «جان‌بختار» به معنای «تقسیم‌کننده روح و زندگی» به کار رفته است. بنگرید: (حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ۱ / ۴۱۳).
۶. با این حال خالقی مطلق هم‌چنان وجه «نینجامد» را محتمل‌تر می‌دانند—خالقی مطلق، جلال؛ «نقدی بر نقدی»، بخارا، شماره ۹۵ و ۹۶، مهر و آبان ۱۳۹۲، صص ۴۹-۵۰.



### فهرست منابع

- آذرلی، غلامرضا. (۱۳۸۷). فرهنگ واژگان گویش‌های ایران، تهران: هزار.
- ادیب طوسی، محمدامین. (۱۳۸۸). فرهنگ لغات ادبی، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانش‌گاه تهران - دانش‌گاه مک‌گیل.
- افشار، شایان. (۱۳۹۶). بن‌نامه مصدرهای زبان فارسی، تهران: مروارید.
- البنداری، قوام‌الدین. (۱۳۵۰). شاهنامه، تصحیح عبدالوهاب عزّام، قاهره: مطبعه دار الکتب المصریه.
- پادشاه (شاد)، محمد. (۱۳۳۵). فرهنگ آندراج، زیر نظر سید محمد دبیرسیاقی، تهران: خیّام.
- پیکره زبانی گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- جرجانی، اسماعیل بن حسن. (۱۳۸۴). الاغراض الطبیّه و المباحث العلابیّه، تصحیح حسن تاج‌بخش، تهران: دانش‌گاه تهران با هم‌کاری فرهنگستان علوم.
- جرجانی، اسماعیل بن حسن. (۱۳۹۱). ذخیره خوارزم‌شاهی، قم: مؤسسه احیاء طبّ طبیعی.
- حسن‌دوست، محمد. (۱۳۸۹). فرهنگ تطبیقی - موضوعی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- حسن‌دوست، محمد. (۱۳۹۳). فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- خالقی‌مطلق، جلال. (۱۳۹۱). یادداشت‌های شاهنامه، با هم‌کاری محمود امیدسالار و ابوالفضل خطیبی، تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، چ ۲.
- خالقی‌مطلق، جلال. (۱۳۹۶). واژه‌نامه شاهنامه، به کوشش فاطمه مهری و گلانه هنری، تهران: سخن.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). لغت‌نامه، تهران، دانش‌گاه تهران: چ ۲ از دوره جدید.
- رواقی، علی (۱۳۸۱)، ذیل فرهنگ‌های فارسی، با هم‌کاری مریم میرشمسی، تهران، هرمس.
- فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه، نسخه کتاب‌خانه مجلس (احتمالاً از سده ۸ ه.ق)، شماره ثبت ۶۶۷۸۶.
- فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه، نسخه مورخ ۸۳۴ ه.ق کتاب‌خانه سلیمانیه.

- فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه، نسخه کتابخانه مجلس، احتمالاً کتابت قرون ۸ و ۹ ه.ق، شماره ثبت ۶۱۶۸۲.
- فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه، نسخه کتابخانه ملی پاریس، احتمالاً کتابت قرن نهم، به شماره Suppl. Pers. 1280.
- فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه، نسخه مورخ ۹۰۵ ه.ق کتابخانه ملی پاریس، به شماره Persan 228.
- فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه، نسخه ناقص کتابخانه ملی پاریس، تاریخ مقدمه ۹۵۰ ه.ق، به شماره Persan 489.
- فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه، نسخه مورخ ۹۹۸ ه.ق کتابخانه مجلس، شماره ثبت ۸۹۷۲۴.
- فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه، نسخه کتابخانه مجلس (احتمالاً قرن ۱۰ ه.ق)، شماره ثبت ۱۵۲۳۵.
- فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه، نسخه مورخ ۱۰۱۲ ه.ق کتابخانه ملی پاریس، به شماره Suppl. Pers. 490. 15413.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۲۷۲). شاهنامه، چاپ سنگی به خط اولیا سمیع شیرازی، کتاب فروشی وصال.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۶). شاهنامه / میربهدری، تهران: جاویدان، چ ۲.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۸۲۹). شاهنامه، به کوشش ترنر ماکان، کلکته.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۳). شاهنامه، به کوشش مهدی قریب و محمدعلی بهبودی، تهران: توس.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۴). شاهنامه (بر اساس چاپ مسکو)، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۵ الف). شاهنامه، به کوشش محمد رضانی، تهران: پدیده (کلالة خاور)، چ ۳.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۹ الف). شاهنامه همراه با خمسة نظامی، با مقدمه فتح الله مجتبیایی، تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۹ ب). شاهنامه، تصحیح مصطفی جیحونی، اصفهان: شاهنامه پژوهی.



- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۰). شاهنامه (چاپ سنگی بمبئی ۱۲۷۶ ه.ق)، با حواشی ملک‌الشعرا بهار، به کوشش علی میرانصاری، تهران: استاد.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶ الف). شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق، دفتر ششم با هم‌کاری محمود امیدسالار و دفتر هفتم با هم‌کاری ابوالفضل خطیبی، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶ ب). شاهنامه، به کوشش سید محمد دبیرسیاقی، تهران: قطره.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶ ج). شاهنامه، تصحیح مهدی قریب، تهران: دوستان.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۹). شاهنامه (نسخه برگردان از روی نسخه کتابت اواخر سده هفتم و اوایل سده هشتم هجری قمری، کتاب‌خانه شرقی وابسته به دانشگاه سن-ژوزف بیروت، شماره NC.43، به کوشش ایرج افشار، محمود امیدسالار، نادر مطلبی کاشانی، تهران: طلایه.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۹۱). شاهنامه (ویرایش نهایی چاپ مسکو)، زیر نظر مهدی قریب، تهران: سروش با هم‌کاری دانش‌گاه خاورشناسی مسکو.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۹۳). شاهنامه، پیرایش جلال خالقی مطلق، تهران: سخن، ج ۲.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۹۶). شاهنامه، پیرایش جلال خالقی مطلق، تهران: سخن، ج ۲، ج ۴.
- قاسمی، مسعود. (۱۳۹۲). «تصحیح و توضیح چند بیت در شاهنامه»، مجموعه مقالات همایش هزاره شاهنامه، به کوشش محمدجعفر یاحقی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، صص ۴۴۱-۴۵۱.
- قصص قرآن مجید. (۱۳۶۵). برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری مشهور به سورآبادی، به اهتمام یحیا مهدوی، تهران: خوارزمی، ج ۲.
- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۵). نامه باستان، تهران: سمت، ج ۷.
- کیا، صادق. (۱۳۹۰). واژه‌نامه شصت و هفت گویش ایرانی، تهران: پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- لغت‌نامه فارسی (بزرگ). (۱۳۷۹). تهران: دانش‌گاه تهران و مؤسسه لغت‌نامه دهخدا، ج ۵.

- مستوفی، حمدالله. (۱۳۷۷). *ظفرنامه به انضمام شاهنامه (چاپ عکسی از روی نسخه خطی مورخ ۱۰۷ هجری در کتابخانه بریتانیا Or.2833)*، تهران و وین: مرکز نشر دانش گاهی و آکادمی علوم اتریش.
- معین، محمد. (۱۳۷۱). *فرهنگ فارسی*، تهران: امیرکبیر، چ ۸.
- مکنزی، دیوید نیل. (۱۳۸۳). *فرهنگ کوچک زبان پهلوی*، ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران: پژوهش گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چ ۳.
- منصورى، يدالله. (۱۳۸۴). *بررسی ریشه‌شناختی فعل‌های زبان پهلوی (فارسی میانه زرتشتی)*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- منصورى، يدالله و جميله حسن‌زاده. (۱۳۸۷). *بررسی ریشه‌شناختی افعال در زبان فارسی*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- نفیسی (ناظم لاطبا)، علی‌اکبر. (۱۳۵۵). *فرهنگ نفیسی*، تهران: کتاب‌فروشی خیام.
- Cheung, Johnny. (2007). *Etymological Dictionary of the Iranian Verb*, Lieden, Boston: Brill.

